

دست‌ها

جلال خالقی مطلق

مرداس و ضحاک

آقای دکتر محمود امیدسالار در یکی از مقالات خود (ایران‌نامه، ۲/۱۳۶۲، ص ۳۲۹-۳۳۹) به خوبی ثابت کرده‌اند که مرداس همان صفت «مردمخوار» ضحاک است که سپس نام پدر او شده است. این مطلب را ۱۴۵ سال پیش یکی از اوستاشناسان آلمانی حدس زده بود:

R. Roth, Die Sage von Dschemschid, ZDMG 1850/4, S.423.

ولی او هیچ توضیحی در این باره نداده بود، جز آن که مرداس را به «مردمخوار» معنی کرده بود و از این رونولد که به پیشنهاد او با تردید نگر است:

Th. Nöldeke, *Das iranische Nationalepos*, Berlin und Leipzig 1920, S.19, Nr.2.

به گمان نگارنده، نه تنها نام مرداس همان صفت «مردمخوار» ضحاک است، بلکه پایان کار او نیز صورت دیگری از همان سرانجام ضحاک است:

بنا بر روایت شاهنامه، فریدون پس از پیروزی بر ضحاک، نخست قصد کشتن او را دارد، ولی در این هنگام سروش پدیدار می‌گردد و او را از کشتن ضحاک باز می‌دارد و به او می‌گوید که ضحاک را در کوه دماوند در غاری زنده بپندد: «بدان تا بماند به‌سختی دراز!» (شاهنامه، دفتر یکم، ص ۸۵-۸۴).

چرا فریدون ضحاک را نمی‌کشد؟ نگارنده پیش از این حدس زده بود که محتملاً

«ضحاک در روایات کهنتر در شمار رویین‌تان بوده و چون دفع این دیو زیرزمین، جز با برگرداندن او به جایگاه اصلی‌اش ممکن نبود، از این رو فریدون راز دفع او را از سر و سرش می‌آموزد» (ایران‌نامه، ۱۳۶۶/۲، ص ۴۲۰؛ گل‌رنج‌های کهن، تهران ۱۳۷۲، ص ۲۷۶). نگارنده در همان‌جا هنگام مقایسه اسطوره ضحاک با یک اسطوره یونانی نوشت که در اساطیر یونانی کاینوس رویین‌تن را دشمنان او در زیر درخت و سنگ زنده به گور می‌کنند. به گمان نگارنده، در شاهنامه افکندن مرداس در چاه نیز در اصل صورت دیگری از همان اسطوره به بند کشیدن ضحاک در غار است. یعنی این ازدهای زخم‌ناپذیر زیرزمین را (در هفت‌خان رستم نیز منزل ازدها در زیر زمین است، دفتر دوم، ص ۲۷، بیت ۳۶۳) به چاه، یعنی به جایگاه اصلی او در زیر زمین، می‌اندازند و چاه را پر می‌کنند (دفتر یکم، ص ۴۸، بیت ۱۱۲):

پس ابلیس وارونه آن ژرف‌چاه به خاک اندر آگند و بسپرد راه
آیا نیرنگ‌چاه در مرگ رستم نیز در اصل با رویین‌تنی او ارتباط داشته است؟
به گمان نگارنده چاه در مرگ رستم در اصل نمادی از دوزخ است و افتادن رستم در چاه تحقق پیشگویی سیمرغ و زال است درباره سرانجام بدفرجام کشته‌اشد اسفندیار که در کنار سیاوش و کیخسرو یکی از سه چهره ایزدی شاهنامه به شمار می‌رود. نگارنده در این باره در فرصتی دیگر با تفصیل بیشتری سخن خواهد داشت.

کیکائوس و دیاکو

بنا بر روایت شاهنامه (دفتر دوم، ص ۹۳، بیت ۳۴۲ به جلوه) کیکائوس در کوه البرز هفت‌خانه ساخت. دو خانه از سنگ که جای غله و گله بود. دو خانه از آبگینه که جای بزم بود. دو خانه از سیم که زرادخانه بود. و یک خانه از زر که جای نشستن خود او بود. در این کاخ یا هر هفت‌خانه، هوا همیشه بهار بود و رنج و درد و بدی از آن دور. این روایت در متن پهلوی دینکرد (کتاب نهم، بخش ۲۲) نیز آمده است. بنا بر روایت دینکرد «کائوس بر تمام زمین هم بر دیوان و هم بر مردمان حکمرانی می‌کرد و هفت‌خانه در میانه البرز ساخته بود. یکی زرین، دو تا سیمین و دو تا پولادین و دو تا از آبگینه. هر کسی بر اثر پیری زورش کم می‌شد به خانه او می‌آمد و دوباره زور بدو بازمی‌گشت و جوان پانزده‌ساله می‌شد.» (نگاه کنید به: مینوی خرد، ترجمه احمد

Dh. M. Madan, *Pahlavi Dinkard*, Part II,

تفصیلی، تهران ۱۳۵۴، ص ۱۱۱؛

(Bombay, 1911. P. 815f.

بنا بر گزارش طبری (تاریخ الرسل والملوک، چاپ لیدن، ج ۱، ص ۶۰۲) آنچه کیکاوس ساخت، نه هفت‌خانه، بلکه شهری بود جنبان میان زمین و آسمان که دیوان به فرمان کاوس ساخته بودند. این شهر (به نام کیکدر یا قیقدور) دارای باروهایی بود از مس، شبه، ارزیز، گل پخته، سیم و زر.

این شهر جنبان که طبری ساخت آن را به کیکاوس نسبت داده است، همان کنگ‌دز است (نویسنش کیکدر در تاریخ طبری گشته آن است و قیقدور گشته مغرب آن) که بنا بر گزارش بندهشن (چاپ انکلساریا، بمبئی ۱۹۵۶، بخش ۳۲، بند ۱۲) و روایات پهلوی (داراب هرمزیار، به کوشش اونوالا، بمبئی ۱۹۲۲، ج ۱، ص ۱۵۹) سیاوش میان زمین و آسمان ساخت و کیخسرو هنگام ظهور نخست بر این شهر فرود آید و سپس آن را بر زمین استوار کند. و اما این شهر نیز دارای هفت دیوار است که بنا بر گزارش بندهشن: زرین، سیمین، فولادین، برنجین، آهنین، آبگینه‌ای و لاجوردین (در این جا دیوارها از درون به بیرون توصیف شده‌اند)، و بنا بر گزارش روایات از سنگ، فولاد، شیشه، سیم، زر، کهربا و یاقوت هستند (و نیز نگاه کنید به: احمد تفضلی، همان‌جا، ص ۱۳۹-۱۴۰).

هردوت (کتاب یکم، بخش ۹۸) درباره دیاکو که پیرامون ۷۱۵ پیش از میلاد سلسله ماد را بنیان نهاد، می‌نویسد: «دیوکه (دیاکو) یک شهر بزرگ و استوار ساخت که اکنون اگیاتانه (= اکیاتان، همدان، به معنی «گردهم آبی»). مترجم آلمانی تاریخ هردوت معتقد است که این شهر را نخست برای انجمن کردن ساخته بودند، یعنی در اصل رایزن‌گاه بود) نامیده می‌شود و دور تا دور شهر دارای چند حلقه باروی تو در تو بود. این باروها را به گونه‌ای ساخته بودند که همیشه باروی درونی یک کنگره از باروی بیرونی بالاتر بود. چون شهر را بر روی تپه ساخته بودند، این وضع باروها طبیعی می‌نمود، ولی با این حال آنها را به قصد چنین ساخته بودند. در جمع هفت حلقه بارو بود. در میانه درونی‌ترین بارو کاخ شاهی و خزانه قرار داشت. درازای بیرونی‌ترین بارو تقریباً به اندازه درازای باروی شهر آتن بود. کنگره بیرونی‌ترین بارو به رنگ سفید بود. کنگره دومین بارو به رنگ سیاه، کنگره سومین ارغوانی، چهارمین آبی و پنجمین زرد تیره. یعنی کنگره این پنج بارو را رنگ کرده بودند. ولی کنگره ششمین بارو را آب نقره و کنگره هفتمین بارو را آب طلا داده بودند.»

به گمان نگارنده، شباهت میان روایت هفت خانه کیکاوس در شاهنامه و دینکرد و بندهشن و روایات پهلوی، و شهر کیکاوس در تاریخ طبری از یک سو و شهر هفت باروی

اکباتان در گزارش هردوت از سوی دیگر، انکارناپذیر است.

کیکاوس و کیاگسار

بنابر گزارش هردوت (کتاب یکم، بخش ۷۳) کیاگسار (=هوخستره) پادشاه ماد (۵۸۵-۶۲۵) تربیت فرزندان خود را به اسکت‌ها واگذار کرده بود. بنا بر گزارش شاهنامه (دفتر دوم، ص ۲۰۷، بیت ۷۲ به‌جلو) کیکاوس تربیت فرزند خود سیاوخش را به رستم سکایی واگذار می‌کند.

این کیاگسار بنا بر گزارش هردوت مردی بسیار تندخو بود. در شاهنامه نیز کیکاوس مردی بسیار تندخو نامیده شده است، از جمله:

طوس درباره کیکاوس (دفتر دوم، ص ۱۴۵، بیت ۳۳۳):

که کاوس تند است و هشیار نیست

گودرز درباره کیکاوس (دفتر دوم، ص ۱۴۹، بیت ۳۸۷-۳۸۸):

تو دانی که کاوس را مغز نیست به تندی سخن گفتش نغز نیست

بجوشد، همان‌گه پشیمان شود به خویی ز سر باز پیمان شود

و باز گودرز درباره کیکاوس (دفتر دوم، ص ۱۹۲، بیت ۹۴۳):

بدو گفت: خوی بد شهریار درختی‌ست جنگی، همیشه به بار!

و کیکاوس درباره خود (دفتر دوم، ص ۱۵۱، بیت ۴۰۸):

که تندی مرا گوهر است و سرشت چنان رست باید که یزدان بکشت!

بنا بر گزارش هردوت (کتاب یکم، بخش ۷۴) میان کیاگسار و آلیات پادشاه ساردس بدین علت جنگ درگرفت که برخی از سران اسکت‌ها که مورد خشم کیاگسار قرار گرفته بودند، به آلیات پناه بردند و آلیات آنها را به کیاگسار تسلیم نکرد. این جنگ شش سال طول کشید تا آن که در سال ششم، روزی در میان جنگ ناگهان روز به تاریکی شب شد (تاریخ این گرفتگی خورشید ۲۸ مه ۵۸۵ است). مادی‌ها و لیدی‌ها این واقعه را به فال بد گرفتند و صلح کردند و برای تحکیم صلح آلیات دختر خود آریه‌نیس را به آستیاز پسر کیاگسار داد.

این گزارش هردوت ما را تا حدودی به یاد جنگ کیکاوس با شاه هاماوران (دفتر دوم، ص ۱۰۱-۶۷) می‌اندازد. کیکاوس پس از پیروزی بر شاه هاماوران دختر او سودابه را به زنی می‌گیرد. ولی شاه هاماوران هنگام بزم شبانه کیکاوس و سران سپاه او را دستگیر می‌کند و به زندان می‌افکند. در این میان افراسیاب نیز با سپاه خود به ایران

می‌تازد تا سرانجام رستم سکایی کاوس را رهایی می‌دهد و افراسیاب را از ایران بیرون می‌کند.

اگر روایت دوم بازتابی از گزارش نخستین باشد، در این صورت سکاهای به دلیل مقام رستم در روایات حماسی ایران، از دشمن به دوست و ناجی تبدیل گشته‌اند و افراسیاب جای اسکت‌های گزارش هردوت را گرفته است.

البته این گونه شباهتها میان روایات حماسی و رویدادهای تاریخی بسیار است و این مقایسات به تنهایی چیزی را ثابت نمی‌کنند، ولی شاید بتوان از مجموعه آنها در یک قالب بزرگتری به نتایجی رسید.